

نگاهی به گذشته در امروز

نوشیروان کیهانی زاده

دیکتۀ دلال‌ها

جمعه- پرپیروز- انتشار نظر یک دلال بورس نیویورک در رسانه‌ها (که احتمالاً تعدمی و برنامه‌ریزی شده بود) بهای نفت خام را دفتعاً هر بشکه ۱۱ دلار بالا برد و به رکوردی سابقه ۱۴۰ دلار و . . . رسانید؛ درست دو برابر سال گذشته در آن روز. همین رسانه‌ها که در سال‌های اخیر توسط کورپوریشن‌های بزرگ خارج از حرقه روزنامه‌نگاری خریداری شده‌اند به یک اشاره ضد ایران شائول موفاز (متولد تهران) وزیر دفاع سابق اسرائیل را بزرگ کردند که شاخص سهام در بورس نیویورک هم ۴۰۰ واحد سقوط کرد و بهای نفت خام در بازار لندن نیز ۱۴۰ دلار با رفت. حال آنکه طرف یک روز و یک هفته و یک ماه بر آمار مصرف سوخت فسیلی افزوده نشده و تولید نفت خام در حد سابق است. در برابر انتشار این اخبار، دولت واشنگتن هم واکنش نشان نداد! بنابراین این مردم هستند که باید نتایج آن را که افزایش بهای بنزین و در نتیجه هزینه زندگانی است تحمل کنند. اینک این سوال مطرح است که تا چه زمان انسان آگاه امروز می‌تواند این وضعیت را تحمل کند؟ در زمینهٔ دموکراسی هم وضعیت از این بهتر نیست. هدف دموکراسی انتخاب بهترین فرد آماده برای خدمت بی دریغ به جامعه است. آیا با روش (روال) انتخاب نامزد که دو حزب اصلی امریکا اجزا می‌کنند، بهترین‌های ۳۰۰ میلیون امریکایی همین دو نفر باقی‌مانده هستند؟ در اینجا هم نقش دلال‌ها (معروف به لای‌ها) به چشم می‌خورد. این دلال‌ها به نفر دوم حزب دموکرات (حزبی که عضو شهریه ده‌داری کارت و سازمان و تشکیلات لازم را ندارد) که چند دلگیت (نمایند) کمتر از نفر دیگر به دست آورده است، می‌گویند: دو ۱۸ میلیون هوادر «تامزد مستقل» نشو که حزب دچار انتعاب می‌شود؟! این دلال‌ها در حقیقت خواست کورپوریشن‌های بزرگ را بازتاب می‌دهند که نمی‌خواهند به منافع آنها کوچک‌ترین آسیبی برسد.

روزی که در ایران همه بانک‌ها ملی شدند

شورای انقلاب ضمن مصوبه‌یی از ۱۸ خرداد ۱۳۵۸ بانک‌های غیردولتی ایران را ملی اعلام کرد. این تصمیم ۲۴ بانک غیردولتی و بانک مختلط را (که با مشارکت بانک‌های خارجی تأسیس شده بودند) شامل شد. به علاوه اعلام شد این بانک‌ها با هم ادغام و بانک‌های بزرگ‌تری را به وجود خواهند آورد. در همان سال، قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز ضمن اصل ۴۴ خود تأسیس بانک و بیمه غیردولتی را ممنوع ساخت. به موجب اصل ۴۴، در ایران همه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازارگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سد‌ها و شبکه‌های آبرسانی، رادیو-تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه‌آهن و . . . مالکیت عمومی دارند و در اختیار دولت باید باشند. در این امر می‌بای شدن بانک‌ها، موسسات مالی غیردولتی برای دو روز تعطیل شدند. چندی بعد هم بهره‌کاری به دلیل منع «ربا» در اسلام ممنوع شد و حساب‌های پس‌انداز به صورت قرض‌الحسنه (بدون بهره) درآمد.

ایران تنها ابرقدرت سراسر گیتی

ششم ژوئن سال ۲۴۴ پیش از میلاد اردشیر دوم، شاه هخامنشی ایران شورش قبرسی‌ها برضد امپراتوری ایران را درهم شکست. قبرس از زمان داریوش بزرگ تا جنگ ایسوس و سلطه اسکندر بر شرق مدیترانه، نزدیک به دو قرن از سرزمین‌های امپراتوری ایران و پایگاه ناوگان ما در مدیترانه بود. این طبق پیممان آنتالکیداس منعقد در سال ۳۸۶ پیش از میلاد حکومت ایران بر قبرس را به رسمیت شناخت. طبق این پیمان که به صلح جهانی معروف است، جهان یونانی زبان ایران را به عنوان قدرت اول گیتی به رسمیت شناخته و متعهد شده بود که اقدامی برضد منافع ایران به‌عمل نیاورد.

اوایل قرن گذشته، در اکتشافات باستان‌شناسی در قبرس تعدادی سکه ایرانی رایج در قرن پنجم پیش از میلاد (۲۵ قرن پیش) به دست آمد.

قبرس پس از گسترش قلمرو امپراتوری روم تا شرق مدیترانه به دست این دولت افتاد. بعداً جمهوری «نیز» آن را مالک شد و آنگاه به تصرف عثمانی در آمد. عثمانی چهارم ژوئن ۱۸۷۸ قبرس را در ازای تعهد دولتی انگلستان که در هر جنگ قیمتی و روسیه از عثمانی حمایت کند آن جزیره را به انگلستان واگذار کرد و این دولت در سال ۱۹۱۴ (آغاز جنگ جهانی اول) قبرس را ضمیمه خود ساخت. قبرس در پی یک به‌اخیزی طولانی و خونین بر ضد سلطه انگلستان، در سال ۱۹۶۰ استقلال به دست آورد و جمهوری خودی شد. با وجود این، دولت انگلستان پایگاه نظامی خود در آن جزیره را حفظ کرده است. در دهه ۱۹۷۰ ترک‌های قبرس که در دوران سلطه عثمانی به این جزیره مهاجرت کرده بودند با کمک نظامی ترکیه که نیرو به قبرس فرستاده بود این جزیره را تجزیه کردند که این مساله در حال حل شدن است. اردشیر دوم از سال ۴۰۴ تا ۳۸۷ پیش از میلاد حکومت کرد. او رویدادهای معروف دوران حکومت او، برادرش کوروش کوچک است که مدعی سلطنت بود و در جنگ «کوناکس» کشته شد و شرح این شورش را گزنفون مورخ و ژنرال یونانی در کتاب «عقب‌نشینی ده هزار نفری» آورده است.

اخراج شهر به شهر سلوکی‌ها از مشرق زمین
در ادامه اخراج شهر به شهر سلوکیان (جانشینان اسکندر مقدونی) از مشرق زمین، پنجم ژوئن سال ۱۵۴ پیش از میلاد مهرداد شاه وقت اشکانی ایران منقلبه بابل (عراق جنوب غربی امروز) را تصرف کرد و قلمرو خود را تا آن سوی فرات گسترش داد. وی پس از فتح بابل، بدون درنگ، به تلاش برای بیرون راندن بازماندگان مقدونی‌ها از شرق ادان داد.

www.iranianshistoryonthsday.com

برایان مگی این پرسش را مورد بررسی قرار می‌دهد که آیا سبک نوشتاری در فلسفه اهمیت دارد؟ اگرچه تنی چند از فیلسوفان بزرگ نویسندگان ضعیفی بودند، اما پیچیدگی متن نباید هرگز با فکری عمیق و نکته‌یی حکیمانه برابر دانسته شود. لیکن حرفه‌یی کردن فلسفه و نیاز برای تأثیر گذاشتن بر دیگران روشن می‌کند که چرا بسیاری از فیلسوفان اکنون نشرهای غیرقابل فهم می‌نویسند.

در گذشته بسیار بیشتر از امروز به این پندار بروی خودم که فلسفه شاخه‌یی از ادبیات است. در حقیقت وقتی جوان بودم اغلب با انسان‌های روشنفکر در تحصیل‌کرده‌اما بی تجربه به فلسفه روبرو می‌شدم که فکر می‌کردند فیلسوف کسی است که در مجموعی نگرش خود در برابر سایر چیزها را در همان طریقی ابراز می‌کند که ممکن است یک مقاله‌نویس یا حتی یک شاعر انجام دهد، اما او این عمل را به طرز ی حساب‌شده‌تر و شاید در مقیاسی وسیع تر، یعنی با تصمیمی کمتر از یک مقاله‌نویس، کمتر عاطفی و احساسی نسبت به یک شاعر، با جدیتی بیشتر از او و آنها و شاید با بی‌طرفی بیشتر به انجام می‌رساند. کیفیت آثار مکتوب نزد فیلسوف همچون مقاله‌نویس و شاعر بخشی ضروری محسوب می‌شد و از همه چیزهای دیگر واجب‌تر بود. فیلسوف نیز مانند شاعر و مقاله‌نویس سبک نگارشش متمایز و مشخص برای خود داشت و بخش تفکیک‌ناپذیری از آنچه بیان می‌کرد محسوب می‌شد و همان‌گونه که آشکارا بی‌معنی خواهد بود گفتن اینکه شخصی نویسنده بدی است اما مقاله‌نویسی خوب، یا نویسنده‌یی بد و شاعری خوب، این سخن نیز یاقه است که بگوییم فردی نویسنده بدی بود اما فیلسوف خوبی.

البته این نگرش کاملاً بی‌مورد است، زیرا توسط بعضی از بزرگ‌ترین فلاسفه ابطال شده. ارسطو به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فیلسوف تمامی ایام شناخته شده است، اما همه آنچه از آثارش باقی‌مانده، یادداشته‌هایی است برای سخنرانی که با توسط خودش یا یکی از شاگردانش به نگارش درآمده است و همان اندازه که ممکن است از یادداشته‌هایی برای سخنرانی انتظار داشته باشیم همگی آنها ثقیل و بی‌بهره از ارزش ادبی هستند، اما به‌رغم همه اینها جملگی فلسفه‌یی هستند بی‌نظیر که ارسطو را به یکی از چهره‌های کلیدی تمدن غرب تبدیل کردند. عقل سنتی برای مدت‌های مدید بر این باور بود که برجسته‌ترین فیلسوف از زمان یونان باستان امانوئل کانت است، اما در باور نادرم که کسی کانت را به عنوان نویسنده‌یی خوب و چیره‌دست مورد توجه قرار داده است تا چه رسد به یک نویسنده صاحب‌سبک: برای آن کس که در واقع اثری از او را خوانده باشد چنین تصویری به شوازی درک بعضی از بخش‌های استنتاج استعلاسی مقولات است. پایه‌گذار تجربه‌گرایی و نظریه سیاسی لیبرالی جدید یعنی جان لاک شخصیت برجسته دیگری در فلسفه غرب است. اما او به نحوی می‌نوشت که اغلب انسان‌ها به نظر می‌رسد آن را کسل‌کننده و بی‌روح می‌یابند.

این مثال‌ها که هرکدام‌شان از یکی از سه زبان غنی در فلسفه انتخاب شده‌اند برای اثبات این نکته کافی خواهند بود که کیفیت نثر آثار فلسفی ارتباط ضروری با ارزش آن متن از جهت فلسفی بودن ندارد. قانونی وجود ندارد که بگوید فلسفه نمی‌تواند به خوبی به رشته تحریر درآید، و بعضی از فلاسفه نویسندگان خوبی بوده‌اند، حتی نیم‌دوچین از آنها نویسندگان بسیار بزرگی. اما این موضوع باعث آن نمی‌شود که ادعا کنیم آنها فلاسفه بهتری بودند. افلاطون توسط بسیاری از صاحب‌نظران به عنوان عالی‌ترین نویسنده نثر زبان یونانی که تا به امروز باقی مانده، شناخته شده است، با این وجود سبک نوشتاری بهتر او توانست وی را به فیلسوف بهتری از ارسطو تبدیل کند و کسانی که ارسطو را به این عنوان قبول دارند، او را صرفاً به خاطر سبک نوشتاری‌اش مورد تحسین نکرده‌اند. از نفضاً آثاری از ارسطو که در زمان حیاتش منتشرشد در سراسر دنیای باستان به سبب زیبایی‌اش مورد ستایش قرار گرفت. سیسرو متن ارسطو را به عنوان «نهری از طلا» توصیف می‌کند اما همه آنچه به دست ما رسیده یادداشته‌هایی از مجموع یک چهارم کل آثار او هستند.

با این حال، محتوای آن یادداشته‌ها دارای اهمیت بی‌حد و حصری است. در جهان آلمانی زبان شونپنهاور و نیچه جزء نویسندگان بسیار خوب نثر در میان نویسندگان خوب آلمان شناخته شده‌اند و حتی شاید به استثنای گوته از جمله بهترین آنها هم باشند اما همه اینها باعث شد که این فیلسوفان در جایگاهی بالاتر از کانت ازبایی شوند. این البته طبیعی است که کیفیت نوشتار برای خوانندگان مهم باشد. مطالعه آثار بعضی از فیلسوفان نوعی مایه وجد و شغف است: علاوه بر آنها که نام‌شان را آوردیم ما در زبان انگلیسی بارکلی و هیوم را داریم، در زبان فرانسوی دکارت، پاسکال و روسو و در لاتین سنت آگوستین. مطالعه آثار تمامی اینها حتی در متنی که ترجمه است مایه مسرت و تبساط خاطر است. در قرن بیستم ما فلاسفه‌یی داریم که بحق موفق به دریافت جایزه نوبل در ادبیات شده‌اند؛ برتراند راسل، ژان پل سارتر و هنری برگسون. روشن است تحقیق و پژوهش در آثار این فیلسوفان جالب توجه‌تر است تا فیلسوفی که مطالعه آثارش به کندی به جلو می‌رود اما آنها را نمی‌توان تنها به همین دلیل فیلسوفان بهتری دانست.

آیا از آنچه گفتیم چنین نتیجه گرفته می‌شود که سبک نوشتاری در فلسفه اهمیتی ندارد؟ من نمی‌توانم خود را به گفتن چنین چیزی راضی کنم. دلیل آن این است من هم وضوح و هم مفاهمه را به عنوان موضوعاتی بسیار پراهمیت می‌دانم. این به نظر من یک قاجعه است که آثار کانت توسط چنین تعداد اندکی از انسان‌ها به استثنای البته دانشجویمان و استادان فلسفه خوانده می‌شود؛ این آثار را رسیدن به عرصه‌های بالاتری از فلسفه هستند، نه چندان بی‌شبهات به حساب

فیلسوفان و سبک نوشتاری

برایان مگی

ترجمه: علی محمد طباطبایی

تغییراتی در شیوه نگارش فلسفه توسط تغییرات در موضوع است که تحمیل شده و اینکه طی پنجاه سال گذشته تحلیل‌های مفهومی به چنان درجاتی از ظرافت و تحلیل‌های منطقی به چنان جایگاه بالایی از ریزه‌کاری و تخصص رسیده است که امروزه انتظار اینکه آنها شوندگان و خوانندگان غیرحرفه‌یی داشته باشند، واقع‌بینانه نیست. اگر صرفاً آن کسانی که در این امر از تخصص کافی برخوردار هستند قادر به خواندن مطالب شما باشند این به هر حال برای شما و برای آنها به مقدار قابل توجهی در زمان و در دشواری درک موضوع صرفه‌جویی می‌کند، آن هم چنانچه شما توان و حد آمادگی فنی آنها را در آنچه می‌نویسید مورد توجه قرار داده باشید.

من این استدلال را ابدأ موجه نمی‌دانم. چنین ضروری فرض را بر دیده‌گاه کوته‌بینانه و غیرقابل‌توجه فلسفی می‌گذارم اما حتی اگر ما چنین دیدگاهی را بپذیریم هنوز هم به عقیده‌من فاقد اعتبار است. هنگامی که من‌نامه‌های پیشگامان نسل گذشته را فهرست کردم فقط دو نفر از آنها را به عنوان اشخاصی که نوشتارهایشان بر حسب عادت و در روشی که برای غیرمتخصصان غیرقابل درک بود، شاهد آوردم. این دو نفر آستین و ویگنشتاین بودند. من آنها را با وجود همه آنچه آمد به این عنوان که هر کدام‌شان در موضوعی متفاوت نویسندگان خوبی هستند به شمار می‌آوردم. آستین در تحلیل‌های مفهومی‌اش، تمایزاتی از طرفتی کمیاب در نثر قائل‌شد که همیشه قابل فهم و روشن بود و البته گاهی هم مطایبه‌آمیز. این صرفاً عمل متنه‌رانه او بود و نه سبک نوشتاری‌اش که برای همه مگر حرفه‌یی‌ها ناخوشایند بود. همچنین در مورد ویگنشتاین، وسوسه شدم آستین را هم فردی صاحب‌سبک لقب دهم. من متکلم و ناطقی بومی در زبان آلمانی نیستم، اما در تراکتاتوسو برخی از درخشان‌ترین و مهم‌ترین سخنرانی‌های این مذهب را یافتم. در آن حملات گپیچ‌کننده در ذهن شما زبانه می‌کشند و بسیاری از آنها برای بقیه عمرم‌تذ در همان‌جا می‌مانند. برای فرد غیرمتخصص دشواری، یافتن معنای صحیحی برای آنها است، اما خود نثر به تحقیقات فلسفی جملات دارای همان میجانب شدید تراکتاتوسو نیستند، هرچند سبک نگارش آنها کاملاً متمایز است. برای من این روشن نیست که آیا مسائل موردتوجه فیلسوفان پیشگام امروز ما به همان اندازه دغدغه‌های ویگنشتاین و موشکافانه و پیچیده‌اند یا

نه، زیرا چنین مسائلی را فقط می‌توان در جملاتی بیان کرد که شدیداً پیچیده‌اند و غیرگوش‌نواز. هنگامی که به گذشته تاریخ فلسفه نظری بیفکنیم درمی‌یابیم که پیوسته طی دوره‌های ادواری که در آنها فلسفه دور از دسترس بوده دفاع و حمایت مشابهی ابراز شده است. در نیمه اول قرن نوزدهم این در جهان آلمانی‌زبان بود که بیش از هر جای دیگر اروپا فلسفه غرب اندام کرد. این جایگاه به طوز متوالی در سیطره فیشته، شلینگ و سپس هگل و او هم در شیوه‌یی بسیار فراگیر قرار داشت. هر کدام از این سه فیلسوف تا به امروز به عنوان نمونه و مظهری از پیچیدگی و ابهام باقی مانده‌اند. در آن زمان دفاع رایج از آن پیچیدگی و ابهام این بود که آثار آنها بسیار عمیق است و اینکه آنها مشغول حل تمامی معماهای جهان هستند. انتظار اینگونه نوشته‌های آنها واضح باشد بقیده‌یی ساده‌لوحانه‌بود و نشانه‌یی از نافرهیختگی روشنفکرانه محسوب می‌شد.

تمامی نسل معاصر از فیلسوفان حرفه‌یی آن زمان در روشی مشابه می‌نوشتند و به همان نحو از پیچیده نوشتن خود دفاع می‌کردند. به بعضی از این شخصیت‌های فراموش شده و البته در زمینه و شرایطی غیرفلسفی نظری اجمالی خواهیم افکند. یکی از آنها زندگینامه خودنوشت ریچارد واگنر هنگام تحصیلش در شهر درسدن بین سال‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ است. وی در یکی از آنها چنین می‌گوید: «من در درس زیبایی‌شناسی که توسط یکی از استادان جوان تعلیم داده می‌شد، شرکت کردم، مردی با نام وایس. . . که او را در منزل عمو آدولف من ملاقات کردم. . . در این مراسم به گفت‌وگوی بین او مرد دربارله‌فلسفه و فیلسوفان گوش فرادادم، صحبت‌هایی که مرا سخت تحت‌تأثیر قرار داد. من می‌توانم سخنان وایس را به خاطر آورم. . . او فقدان روشنی در نوشته‌هایش را که به شدت مورد نقد قرار گرفته بود با این اظهارنظر موجه جلوه می‌داد که برای حل ریشه‌دارترین مسائل روح انسانی نمی‌توان به فکر توان و قدرت درک افراد عادی بود. من فوراً این اندرز حکیمانه را به عنوان یک اصل آوزنده برای هرچیزی که می‌نوشتم، پذیرفتم. من برادر بزرگ‌نرم آلبرت را به خاطر می‌آورم که در مورد نگارش نامه‌یی که یک بار برای او و به نمایندگی از طرف مادرم نوشتم به خشم آمده بود و برایم بیش را در این باره آشکار کرد که گویا من ظرافت طبع خود را در دست می‌دهم.» قطعه دیگری که او هم مربوط به واگنر است درباره زندگینامه خودنوشت نقاشی است با نام فردریش

پشت. او در آن زمان از خودش و روزگاری که با واگنر در شهر درسدن در ۱۸۴۰ داشت، می‌نویسد: «یک روز هنگامی که من واگنر را ملاقات کردم او را در حالی یاقتم که تحت‌تأثیر کتاب پدیدارآشناسی هگل از هيجان می‌سوخت و با حالت مبالغه‌آمیزی ادعا می‌کرد که این بهترین کتابی است که تا به امروز نوشته شده. برای اثبات ادعایش برایم قطعه‌یی از آن را که تاثیر ویژه‌یی بر او گذاشته بود، خواند. از آنجا که نتوانستم به طور کامل از آن سر درآورم، خواستم آن را برای بار دیگر بخواند که متعاقب آن هیچ کدام از ما نتوانست چیزی از آن بفهمد. او برای بار سوم آن را خواند و باز برای چهارمین بار تا آنکه سرانجام به یکدیگر ریگسته و زیر خنده زدم.»

سرانجام عکس‌العملی بین فیلسوفان علیه نوشتن فلسفه در چنین روش‌هایی به وجود آمد. کتاب شونپهاور دارای قطعات بسیاری است از دشنام‌های تند نسبت به فیشته، شلینگ و هگل. شونپهاور در جایی درباره یکی از فیلسوفان حرفه‌یی و معمولی آن روزگار به نام وایس می‌نویسد: «برای مخفی کردن فقدان اندیشه‌ی واقعی، بسیاری برای خود اسبابی با ابهت از سخنان به هم بافته شده طولانی سرهم می‌کنند. ادا اطواری و بخرنج و پرطول و تفصیل و عباراتی جدید و نندیده و نشنیده که همگی آنها روی هم زبانی شدیداً مغلق و دشوار فراهم می‌کند که به گوش بسیار فرهیخته می‌آیند. با همه اینها، آنچه برای گفتن دارند دقیقاً هیچ است.» او نه در طبیعت فلسفه و نه در ویژگی زبان آلمانی چیزی نمی‌یابد که چنین طرز نگارشی را موجه قلمداد کند و از آنجا که به عقیده او هیچ گونه الگری قابل قبولی برای نگارش فلسفه در زبان آلمانی وجود ندارد، خود او مصمم به نوشتن در روشی می‌شود که هیوم در زبان انگلیسی مسائل فلسفی خود را می‌نوشت. پس از ایده‌آلیست‌های بزرگ آلمانی تمامی فیلسوفان برجسته از اواسط قرن نوزدهم- کی‌برک‌گارد، شونپهاور، مارکس (که به هر حال تا حدودی یک فیلسوف به حساب می‌آید) و نیچه- آگاهانه شیوه نگارش هگل را سرمشق قرار نمی‌دانند و البته همگی آنها نویسندگان برجسته و بزرگی بودند. من نمی‌توانم درک کنم چگونه کسی که حتی چنانچه اطلاعات اندکی

نا نوشته‌های کی‌برک‌گارد و شونپهاور داشته باشند این گونه استدلال می‌کند که روشنی و وضوح آنها و ویژگی سبک‌شان عمق، ظرافت یا باریک‌بینی را غیرممکن می‌سازد (هرچند البته می‌توانیم بپذیریم که چگونه چنین ادعایی ممکن است علیه مارکس و نیچه عنوان شود).

در انگلستان دوره‌یی تقریباً مشابه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به وقوع پیوست. در این کشور دوره‌یی طولانی وجود داشت که در آن درست‌آینی (ارتدوکسی) حاکم در میان فلاسفه شکلی از هگلیسم جدید به خود گرفته بود. بعضی از نام‌هایی که در میان آنها دیده می‌شد شامل Bosanquet و T. M. Maggart و Green بود. در مجموع شیوه نگارش آنها در متن‌های فلسفی در همسویی کامل و تعلق خاطر به هگل قرار داشت. برتراند راسل و جی‌ئی مور در چنین ستنی تعلیم دیده بودند. در واقع اکنون به‌طور کامل فراموش شده است که اولین مقاله منشور و مستقل راسل رساله‌گی‌های غیرماده‌درباره اساس هندسه بود؛ اثری که وی آن را بعداً مربوط به خود ندانست. طولی نکشید که او مور آگاهانه علیه میراث خود شورش کردند. بخش مهم و ضروری از برنامه‌یی که این جوان‌های شورشی تبلیغ می‌کردند نیاز برای وضوح و روشنی در نوشته‌های فلسفی بود. این شرط لازمی بود که آنها انجام آن را به شکل تحسین‌آمیزی به خود تعلیم می‌دادند، به ویژه راسل نویسنده‌یی درجه یک از آن درامد و آنها با موفقیت نسل کاملی از فلاسفه را برای دنبال روی از خود متقاعد ساختند. همان‌گونه که استوارت همشایر درباره سبک نگارش راسل اظهار نظر کرده است: «مساله در اینجا پیچیده و بخرنج نکرده است. باقی نگارذاردن هرگونه مزه‌های مبهم، داشتن احساس وظیفه‌برای واضح و روشن بیان کردن منظور، و به طوری که خطاهای افراد را بتوان دید و موضوع خودپسند و دوپهلوی نبودن است، مساله هرگز سرهم‌بندی نکردن نتایج است، هرگز استفاده نکردن از لفاظی برای پرکردن جای خالی، هرگز استفاده نکردن از عباراتی که خواننده می‌تواند به سهولت آنها را به هر چیزی تعبیر کند، یعنی دو یا سه اشاره‌یی که معلوم نیست مفیدند کدام یک از آنهاست.» یک بار کارل پوپر به من گفت که او در همان طریقی که شونپهاور در زمان خود هیوم را به عنوان الگوی خودش گزینش کرده بود اکنون راسل را به عنوان الگو برای خود انتخاب کرده است. در همین رابطه پوپر به من مطلبی را گفت که آن را هرگز فراموش نمی‌کنم: «موضوع اصلی روشنی و وضوح نیست، بلکه پیروی از اخلاق حرفه‌یی است.»

شونپهاور ژرف بین ترین بیماری شناس علل عدم وضوح در نوشته‌های فلسفی بود. او این بیماری را ناشی از دست پیوستن دو رویداد بدون ارتباط با هم می‌دانست. مورد اول حرفه‌یی شدن فلسفه بود. ما اکنون این حرفه‌یی شدن را به عنوان امری بدبختی پذیرفته‌ایم، لیکن تا صد سال پس از خاتمه قرون میانه هیچ کدام از فلاسفه بزرگ دانشگاه دیده نبودند. طی این دوره دانشگاه‌های تأسیس شده به آموختن فلسفه ادامه می‌دادند اما هیچ کدام از فیلسوفان بزرگ دانشگاهی نبودند هیچ یک فلسفه تدریس نمی‌کردند؛ هازر، دکارت، اسپینوزا، لایبنیتس، لاک، بارکلی، هیوم، روسو. همان‌گونه که شونپهاور تأکید می‌کند: «فقط تنی چند از فیلسوفان استاد فلسفه بودند و البته تعداد نسبتاً کمتری از استادان فلسفه فیلسوف.» هم به اسپینوزا و هم به لایبنیتس کرسی‌هایی پیشنهاد شد، اما هر دو نپذیرفتند. هیوم نامزد دریافت دو کرسی شده بود، اما هرگز هیچ کدام را به دست نیاورد.

ادامه در صفحه ۱۳

معرفی کتاب

کتاب سینما



شماره اول کتاب سینما را موسسه فرهنگی رخداد نو، روانه بازار کتاب کرده است. این کتاب شامل مقالاتی از متفکران و نویسندگان است. مازیار اسلامی، گردآورنده این مجموعه در مقدمه آورده است: «کتاب سینما، در نخستین جلدش و البته جلدهای احتمالی دیگر، قصدش انگشت گذاشتن بر همین سویه بی‌قصدی فکر کردن درباره سینماست؛ فکر کردن پا همه دست‌اندازها، جان‌سودرها، خطا رفتن‌ها، نفاکامی‌ها و سب‌وشردها‌ها. گشایش اندکی فضایی تازه در انبوهی از دل‌ها و تومورهای فضای سراسر چرکین و غفن‌آلود نقد موجود و البته اندکی هم خودمانی بدون توهم، چرا که فروتنی افراطی، دست کم در اینجا، همواره نشانه ادعا بوده است.»
در این مجموعه از متفکران و نویسندگانی همچون جورجو آگامبن، دیوید بردول، ژاک دریدا، اسلاوی ژژوک، وولگ کاراوی و استیون تئو مقالاتی ترجمه شده است. مترجمان این مجموعه نیز مازیار اسلامی، امید مهرگان، مهدی نصرالله‌زاده، صالح نجفی، آرژش فاتحی، بهرنگ رجبی، بابک تبریزی، مجتبا گل‌محمدی و امیر احمدی‌آریان هستند. همچنین در این کتاب می‌توان مقاله‌یی از مراد فرهادپور تحت عنوان «سینما یا روایت: ارباب حلقه‌ها» یافت. «کتاب سینما» با تیراژ ۱۶۵۰ و قیمت ۳۷۰۰ تومان چاپ شده است.

سرکوب و گزینه جنسی

کسانی که علاقه‌مند به مسائل انسان‌شناسی هستند، می‌توانند کتاب «گزینه جنسی و سرکوبی آن در جوامع ابتدایی» را از کتابفروشی‌ها تهیه کنند. برانسیسلو مایلینفسکی از جمله

مهم‌ترین متفکران در حوزه انسان‌شناسی است و این کتاب او نیز از جمله مهم‌ترین آثار او به حساب می‌آید. او مبتکر روش و مکتبی بود که چندی بعد در فن‌زینکونیالیسم مشهور شد. مایلینفسکی آیین‌های نظری انسان‌شناسی قرن نوزدهم به ویژه مکتب تحول و توسعه را به سختی مورد انتقاد قرار داد و کوشید به جای نظریه‌سازی رایج، روش مشاهده، مقایسه، توجه و استقرا را که در علوم به کار می‌رفت، جایگزین کند. اما کار او را نمی‌توان در حوزه روان‌کاری جای داد: «هر چه نوشته‌های فروید را بیشتر خواندم، در کل به پذیرش نتایج او کمتر گرایش پیدا کردم، به ویژه آن بخش از نظریه‌های فروید که بیشتر از همه داغ روان‌کاری بر خود دارند.» این کتاب را محسن ثلاثی ترجمه کرده و نشر ثالث با تیراژ ۲۰۰۰ نسخه و قیمت ۴۸۰۰ تومان روانه بازار نشر کرده است.

دیدگاه منطق جدید» منتشر شد

دکتر غلامرضا ذکیانی کتابی با عنوان «منطق قدیم از دیدگاه منطق جدید» ترجمه کرده که این اثر توسط انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی منتشر شده است. این استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی در خصوص این کتاب به مهر گفت: کتاب ترجمه‌یی از اثر دکتر عادل فلاسفی است که دانشگاه لبنان است. وی در خصوص کتاب افزود: این کتاب تلاشی در راستای منطق تطبیقی است که جای آن در زبان فارسی خالی بود. رویکرد فاخوری در این کتاب تطبیق دو علم منطق نیست یعنی این گونه نیست که پیش فرض‌ها، اصول قضایا، و روش‌ها و کاربردهای دو علم منطق را استخراج و مقایسه کند بلکه ابزارهای منطق ریاضی را در خدمت گرفته تا مباحث عمده منطق قدیم را تحلیل و بازشناسی کند. مولف کتاب «هنر استلزام» در ادامه گفت: روش فخری‌ها را می‌توان به خوبی در تحلیل مباحثی چون شورش‌های مسوره، تلازم شرطیات، قضایای موجهه و نسب اربعه ملاحظه کرد. وی در پایان گفت: فاخوری در به‌کارگیری این روش تحت‌تأثیر نیکلاس رشر است اما اختلافاتی با او نیز دارد که در کتاب مشهود است.

نشست «تفکر و زبان» برگزار می‌شود

نشست «تفکر و زبان: طرحی مبتنی بر آرای چامسکی» با سخنرانی استیو مک‌کی از دانشگاه شربروک کانادا در موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه برگزار می‌شود. به گزارش مهر -تص اصلی این سخنرانی آن است که زبان طبیعی- و نه زبان تفکر- واسطه میان اشکال ذهنی تفکر سطح بالاتری است. سخنران در این راستا از چشم‌انداز فلسفی این استفاده و زبان طبیعی را به عنوان حالت پایدار ممکن اندام زبان معرفی می‌کند. به نظر وی این حالت می‌تواند به تمامی با دستور زبان مبتنی بر اندام زبان توصیف‌شود. مک‌کی نقش اولیه اندام زبان را تولید انواع متفاوت توصیفات ساختارمند یعنی بازنمایی‌های معنایی و آوایی می‌داند. به نظر وی تفکر حداقل در سطح تفکر بالاتر محصول استفاده از زبان طبیعی است که از طریق اندام زبان می‌تواند به تمامی با دستور زبان مبتنی بر اندام زبان توصیف‌شود. مک‌کی نقش اولیه اندام زبان را تولید انواع متفاوت توصیفات ساختارمند یعنی بازنمایی‌های معنایی است که از طریق اندام زبان عمل می‌کنند. این سخنرانی پنجشنبه ۲۳ خرداد۱۳۸۷، ساعت ۱۵ در محل موسسه به نشانی خردادانوش لوفل‌لواشتو، خیابان آرکانایوت، شماره ۶ برگزار می‌شود.